

فصل‌نامه علمی- تخصصی مطالعات زبان فارسی (شفای دل سابق)

سال چهارم، شماره هشتم، زمستان ۱۴۰۰ (صص ۱۱۵ - ۱۳۹)

مقاله پژوهشی

Doi: [10.22034/JMZF.2022.142396](https://doi.org/10.22034/JMZF.2022.142396)

گفتمان دنیاگریزی در شعر کلاسیک عربی و فارسی

(با تکیه بر اشعار ابواسحاق البیری اندلسی و ناصر خسرو)

محمد مهدی روشن چسلی^۱، فاروق نعمتی^۲، جواد کارخانه^۳

چکیده

گفتمان دنیاگریزی از بن‌مایه‌های مضمونی شاعران زهد در دو ادب فارسی و عربی است؛ زیرا از نظر این دسته از شاعران، دنیا و دل‌بستگی به آن، موجب مشغول شدن انسان به لذائذ و آرزوهای نفسانی است که او را از یاد خدا و زهدپیشگی و قناعت دور خواهد کرد. ابواسحاق البیری، شاعر زهدسرای اندلسی و ناصر خسرو، سراینده و حکیم بزرگ ایرانی، هر دو از شاعران قرن پنج هجری هستند که از نظر اندیشه و پیام نهفته در شعرشان، شباهت‌های نزدیکی به هم دارند. یکی از درون‌مایه‌های مشترک اشعار دو سراینده، موضوع دنیا و دنیاگریزی است. این پژوهش به روش تحلیلی- توصیفی و با تکیه بر محتوا، در گذر مکتب آمریکایی در ادب تطبیقی، می‌کوشد تا بارقه‌هایی همسان از موضوع دنیاگریزی در اشعار دو سراینده را تبیین و استخراج کند. یافته‌های این تحقیق، بیانگر آن است که البیری و ناصر خسرو، در حوزه مفاهیم مربوط به دنیا، در بسیاری موارد دارای نگاه مشابهی هستند و خاستگاه فکری یکسانی دارند. وصف دنیا از پُربسامدترین مضامین در سروده‌های دو شاعر است. دنیا در نگاه آنان، دامگاه و عروس فریبکاری است که جایگاه قرار نیست و گذرگاهی برای سرای اخروی است. دنیا مادری ستمکار است که همواره در چرخش است و خردمند را نشاید که دل به این سرای فانی و عجزه‌گذار ببندد. به‌طور کلی می‌توان گفت تصویری که این دو شاعر از سیمای دنیا ارائه داده‌اند، همگی منفی و ناخوشایند است و بیانگر این است که آن‌ها هرگز به جهان روی خوش نشان نداده‌اند و همواره از ناپایداری، بی‌وفایی و کینه‌ورزی فلک فریاد برآورده‌اند.

واژه‌های کلیدی: ادبیات تطبیقی، ابواسحاق البیری، ناصر خسرو، دنیاگریزی، شعر زهد.

mmroshan1046@gmail.com

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه پیام نور، ایران

f.nemati@gmail.com

۲. دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه پیام نور، ایران

۳. استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، ملایر، ایران (نویسنده مسئول).

javadkarkhan@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۷/۲۳ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۹/۲۹

۱. مقدمه

دو زبان عربی و فارسی را می‌توان غنی‌ترین زبان‌ها برای مطالعات تطبیقی در گستره شعر و ادبیات دانست که در این رهگذر، شباهت‌ها و تفاوت‌ها و نیز تأثیر و تأثرها در ادبیات دو ملت، به‌روشنی بررسی شده است. از دیگر سو، در میان نظریه‌پردازان ادبیات تطبیقی (نک به: برونیل و دیگران، ۱۹۹۶: ۱۲۹) کسانی هستند که با مطالعه مضمون، در این حوزه مخالف هستند؛ اما بررسی مقایسه‌ای موضوعات و مضامین، به‌طور گسترده‌ای در پژوهش‌های تطبیقی در حال افزایش است. یکی از موضوعات قابل تأمل در پژوهش‌های مقایسه‌ای و محتوایی میان شاعران کلاسیک عربی و فارسی، مضامین مربوط به زهد و زهدسرای است که برآمده از نگاه روی‌گردانی این دسته از شاعران، به دنیا و لذات آن است. این گروه از شاعران، با توجه به بینش و نظام فکری خویش، رویکرد خود نسبت به دنیا را به تصویر کشیده‌اند

در این پژوهش برآنیم تا در چشم‌اندازی تطبیقی و بر اساس «مکتب ادبیات تطبیقی آمریکایی»، به بررسی مقایسه‌ای میان آراء و رویکردهای البیری و ناصر خسرو درزمینه نگاه به دنیا بپردازیم. «در این مکتب، برخلاف مکتب فرانسه، به روابط میان ادبیات مختلف بر مبنای اصل تأثیر و تأثر توجهی نمی‌شود. آنچه در این مکتب اصالت دارد، اصل تشابه و همانندی است» (نک به: سیدی، ۱۳۹۰: ۱۷). این دو شاعر برجسته، معانی والای تربیتی و حکمی و عرفانی را در قالب شعر زهد با بیانی شیوا و آسان و درعین‌حال، دلپذیر بیان کرده‌اند که با تأمل در اشعار آن دو، همسانی‌های معنایی فراوانی را، به‌ویژه در موضوع دنیاگریزی، می‌توان مشاهده کرد - که بیانگر هم‌اندیشی و همفکری این دو زاهد نامی ایرانی و عربی است.

۱-۱. مسئله و سؤالات تحقیق

یکی از راه‌های بازشناخت اندیشه‌ها و نوع نگرش و تلقی شاعران به جهان هستی، شناخت رگه‌های فکری از بستر اشعار آنان است. در این میان، ناگفته پیداست که

«یکی از راه‌های رسیدن به مضامین مشترک در ادبیات ملت‌ها و تمدن‌های گوناگون در طول تاریخ، استفاده از روش‌های ادبیات تطبیقی است» (مقدادی، ۱۳۸۱: ۱۳۰). از همین روست که امروزه ادبیات تطبیقی به‌مثابه «تاریخ روابط بین‌المللی» (رک: گویارد، ۱۹۵۶: ۵)، «مهم‌ترین روش تحقیق در ادبیات جهانی» (رضوی‌پور و نعمتی احمدآباد، ۱۳۹۲: ۱۲۰) است و در مسیر شناساندن میراث اندیشه‌های مشترک و آشکار ساختن پیوند‌های فکری و فرهنگی میان ملت‌ها، تفاهم و دوستی میان آنان را سبب شده است. در این میان، «اختلاف زبان‌ها، شرط انجام دادن پژوهش‌های تطبیقی در حوزه ادبیات است» (ندا، ۱۳۸۳: ۲۶).

زهدسرای، از مضامین مهم در ادب قدیم فارسی و عربی است و شعر کلاسیک این دو زبان، بسترگاه متنوعی از درون‌مایه‌های متعدد این گونه ادبی است. دنیاگریزی و بی‌رغبتی به این عجزه پیر، از جمله این مضامین زاهدانه است - که بازتاب وسیعی در میان شاعران کلاسیک دو زبان فارسی و عربی دارد. شایسته است که این موضوع، در اندیشه سرایندهگان بزرگ ایرانی و عرب تحلیل و بررسی شود تا بشر امروز بتواند از گنجینه‌های ارزشمند آن بهره بگیرد. دنیا در نظر آنان، گذرگاهی است برای رسیدن به حیات جاودان. ریشه‌های دنیاگریزی آنان را می‌توان در مواردی مانند اعتماد بر وجود دنیای ماورای حس، عاریتی بودن دنیای مادی و ناپایداری عشق به ظواهر جست‌وجو کرد. در نتیجه، باعث می‌شود که از این دنیای مادی چشم‌پوشند و به عالم معنا راه یابند. ناصر خسرو و البیری، از شاعرانی هستند که در گستره شعر فارسی و عربی، در این زمینه مضامین مشترکی دارند. در این مقاله به رویکرد زاهدانه این دو سراینده در موضوع دنیاگریزی اشاره خواهیم کرد. این مقاله پاسخگوی دو پرسش زیر خواهد بود:

- بسامد تشابه شعری دو شاعر در موضوع دنیاگریزی تا چه اندازه است؟

- این دو سراینده زهدسرای، از چه تصاویری در ترسیم دنیا بهره می‌گیرند؟

۲-۱. اهداف و ضرورت تحقیق

این پژوهش، پرده از یکی از مهم‌ترین مضامین زهد در یکی از ادوار مهم ادبیات عرب و فارسی برمی‌دارد؛ زیرا قرن پنجم هجری را می‌توان دوره شکوفایی این رویکرد ادبی در شعر دو زبان دانست. از اواخر قرن اول هجری تا نیمه‌های قرن نهم، در اندلس شاهد حضور مسلمانان و نشر تعالیم و آموزه‌های اسلامی هستیم. شاعرانی در این برهه زمانی در این منطقه ظهور کردند که مفاهیم زاهدانه را در سروده‌های خود به کار گرفتند و در آن، ضمن بهره‌گیری از پند و حکمت، نگاه خود را نسبت به دنیا و هستی ابراز کردند. ابواسحاق البیری، از نمایندگان این جریان شعری در اندلس بود که به سخن احسان عباس (۱۹۶۲: ۱۳۶)، شعر زهد را با شور و عاطفه آتشین و لحن غمگینانه‌اش - که حاکی از ضعف آدمی در برابر فریبندگی‌های دنیوی و ایستادگی در برابر خواهش‌های نفسانی است - به اوج رساند. در مقابل نیز، حکیم ناصر خسرو قبادیانی قرار دارد که خود پرچم‌دار شاعران زهدسرای فارسی در قرن پنجم هجری در ایران است. ناصر خسرو در دوره غزنویان زیست و خط‌مشی اصلی شعر او، اخلاق و تعلیم و تربیت اسلامی و مضامین مرتبط با دل‌بستگی نداشتن به دنیا و ترک زرق‌وبرق ظواهر دنیوی است. بررسی تشابهات و تفاوت‌های فکری میان البیری و ناصر خسرو در مضمون دنیاگریزی، به‌عنوان دو نماینده اصلی شعر زهد در قرن پنجم هجری، هدف و ضرورت این تحقیق است.

۳-۱. پیشینه تحقیق

پژوهش‌هایی در رابطه با اشعار البیری و ناصر خسرو، به‌ویژه در حوزه تطبیقی و مضمونی انجام گرفته است که آوردن همه آن‌ها، موجب اطالۀ کلام می‌شود؛ بر این اساس ما به برخی از آن‌ها اشاره خواهیم کرد: مقاله «سیری در مضامین و معانی زهد در اشعار سنایی غزنوی و ابواسحاق البیری» از سید مهدی مسبوق و دیگران (پژوهش-های ادبیات تطبیقی، ۱۳۹۲ ش، صص ۹۳-۱۱۴) که ماندگی‌ها و تفاوت‌های دو شاعر در

حوزه مضامین زهدی را واکاوی می‌کند؛ مقاله «بررسی تطبیقی سیمای دنیا در شعر ناصر خسرو و ابوالعلاء» از سید فضل‌الله میرقادری و منصوره غلامی (نشریه ادبیات تطبیقی، ۱۳۸۸ ش، صص ۲۰۷-۲۳۶) که جهت‌گیری و واکنش این دو سراینده را در مواجهه با دنیا و مظاهر آن بررسی کرده است؛ مقاله «دنیازگریزی در شعر ناصر خسرو و ابوالعناهیة» از مریم محمودی (مطالعات ادبیات تطبیقی، ۱۳۹۱ ش، صص ۱۴۷-۱۶۴) که رویکرد دو شاعر به دنیا و مظاهر آن تحلیل شده است. نگارندگان با بررسی و جست‌وجو در منابع نوشتاری، پژوهشی مستقل در باب موضوع این مقاله نیافته‌اند.

۲. بحث و یافته‌های تحقیق

۲-۱. شرح اجمالی از ابواسحاق البیری و ناصر خسرو

ابواسحاق البیری در سال ۳۷۵ ق متولد شد و حدود سال ۴۵۹ ق وفات کرد. احسان عباس معتقد است که «البیری» نه تنها در ادب اندلسی؛ بلکه در ادب عربی، شعر زهدی را با شور و حرارت عاطفه و احساس و نیز با اعتراف به ضعف بشری در برابر تحریکات زندگی دنیوی و مقاومت در مقابل خواهش‌های نفسانی، به اوج و کمال خود رساند (رک: ۱۹۶۲: ۱۱۰). خواننده اشعار «البیری»، هجوم بر دنیا و غرق شدن در لذت‌های آن و روانه شدن در خواسته‌های زندگی را - که به دنبال هم می‌آیند - مشاهده می‌کند.

ناصر خسرو قبادیانی ملقب به «حجت»، از شاعران بسیار توانا و بزرگ ایران است که در سال ۳۹۱ ق دیده به جهان گشوده است (رک: سبحانی، ۱۳۸۶: ۲۰۰). وی از سراینندگان بزرگ در ادب زهد است که «در پهنه ادب فارسی، جایگاه و پایگاه ممتاز و شایسته‌ای دارد؛ به گونه‌ای که کمتر شخصیتی از این حیث با او قابل مقایسه است» (بالو و خبازی کناری، ۱۳۹۴: ۱۶۴). او «شجاع‌ترین و صریح‌ترین نماینده فکر اعتراض در ادبیات فارسی است» (اسلامی ندوشن، ۱۳۵۵: ۵۰). ناصر خسرو با شعر و ادب عرب نیز آشنایی داشته است؛ زیرا «آهنگ صدای بعضی شاعران عرب را نیز در طی سخنان او

می‌توان یافت. خود او با جریر، حسان، ابونواس و بحتری سر مبارات دارد. آشنایی با ادب تازی، شعر او را مزه خاصی بخشیده است» (زرین کوب، ۱۳۷۸: ۹۹). گفته شده است که ناصر خسرو علاوه بر دیوان فارسی خود، دیوانی نیز به عربی دارد؛ از جمله در بیته خود را جامع میان عنصری و بحتری دانسته است و اشاره به دو دیوان شعری خود می‌کند:

بخوان هر دو دیوان من تا ببینی یکی گشته با عنصری بحتری را

(ناصر خسرو، ۱۳۶۸: ۳۷)

برخی وجوه مشترک تاریخی، فکری و فرهنگی، زمینه‌ساز بررسی تطبیقی میان اشعار البیری و ناصر خسرو شده است؛ از جمله الف) هر دو شاعر معاصر هستند و با فاصله‌ای اندک از یکدیگر، در یک قرن زیسته‌اند.

ب) یکی از نکات قابل تأمل در زندگی دو شاعر، وجود بعضی از نشانه‌ها مبنی بر گرایش فکری آن دو به مکتب «اسماعیلیه» است. از جمله در دو بیت از دیوان «البیری»، به‌طور تلمیحی از گروه «اخوان‌الصفاء» نام برده شده که چه‌بسا نشان‌دهنده این است که وی با آنان بی‌ارتباط نبوده است. این گروه، از دانشمندانی بودند که ناشر عقاید اسماعیلیه بوده‌اند (نصر، ۱۳۵۹: ۵۴- به نقل از هانری کربن)؛ و به باور «اقبال لاهوری» میان شیوه‌های تبلیغی اسماعیلیه با «اخوان‌الصفاء» قرابت و ارتباط وجود دارد. البته به‌غیر از دو بیت مذکور، هیچ اثری دیگر در زندگی البیری یا مضمون اشعارش که دلالت بر اسماعیلی بودن وی کند، نیست:

تَطَلَّبْتُ إِخْوَانَ الصَّفَا فَوَجَدْتُهُمْ زُيُوفًا كَأَعْمَالِي وَمَنْ لِي بِإِبريزِ؟

(البیری، ۱۹۹۱: ۸۲)

فَوَجَدْتُ إِخْوَانَ الصَّفَا بِرَعْمِهِمْ يُلْقَاكَ أَمْحَضُهُمْ بِعَرَضِ سَابِرِي

(همان: ۹۲)

از طرفی نیز منقول است که ناصر خسرو به مذهب اسماعیلیه روی آورد و از طرف خلیفه فاطمیان، مأمور نشر این مذهب در خراسان شد (رک: صفا، ۱۳۸۱: ۴۴۸/۲-۴۵۰). (ج) هر دو شاعر در سروده‌هایشان، گرایش به مسیر زهد و حکمت دارند. از همین رو، دو سراینده گرچه از یکدیگر بی‌خبر بوده‌اند و نشانه‌ای از تأثیرپذیری آنان از هم در اشعارشان به چشم نمی‌خورد؛ خطوط فکری مشترک آنان حکایت از روح‌آشنای آنان دارد.

۲-۲. دنیاگریزی در اشعار البیری و ناصر خسرو

یکی از راه‌های اصلاح فرد و جامعه، تهذیب نفس و آراسته شدن مردم به فضایل و نیکی‌ها و دور شدن از رذایل اخلاقی است. سرچشمه چنین تفکری، ترک وابستگی به دنیا و دور شدن از زرق‌وبرق آن است که چنین امری جز در سایه زهد و پرهیز امکان‌پذیر نیست. بر همین اساس، «زهديات به‌عنوان یکی از شاخه‌های آموزه‌های اخلاقی و اجتماعی، آدمی را از توجه به دنیا و زیبایی‌های آن - که سرآغاز گرایش به پستی‌ها و زشتی‌های اخلاقی است - بازمی‌دارد و در مقابل، یک جامعه آرمانی و مدینه فاضله آراسته به فضایل و کمالات را برای وی مجسم می‌سازد» (امیر احمدی و روزبهانی، ۱۳۹۳: ۱۵۱). فناپذیری دنیا، در ادب فارسی و عربی، از مضامین مهم محسوب می‌شود و هر یک از شاعران، در قالب سروده‌ها و چارچوب نظام فکری خود، به ترسیم این موضوع پرداخته‌اند. می‌توان گفت که سخن از دنیا و ناپایداری آن، پُربسامدترین مضمون شعری در دیوان البیری و ناصر خسرو است؛ تا آنجا که «در دیوان پانصدصفحه‌ای ناصر خسرو، تقریباً در تمامی صفحات، مضامین و تمثیلاتی در باب دنیا آمده است» (میرقادی و غلامی، ۱۳۸۸: ۲۱۲).

رویکرد شاعران زهدپیشه به دنیا، در ادوار گوناگون تاریخ تا حدودی یکسان است؛ «دنیا در نگاه سرایندهگان زهد، سایه‌ای از ناپایدار است که سرانجام ناخوشایندی دارد و بدین سبب، به آن خود را نمی‌آلایند و بدان توجهی ندارند» (رک: بهجت، ۱۹۸۶: ۴۴۶).

ابواسحاق البیری «در سرزنش دنیا، دارای اشعار فراوانی است» (الضبی، ۱۹۶۷: ۲۲۵) و ناصر خسرو نیز در قصائد بسیاری به توصیف دنیا پرداخته است.

۲-۳. دنیا عروسی فریبکار است

البیری و ناصر خسرو، هر دو دنیا را چون عروسی نیرنگ‌باز می‌دانند؛ چنان‌که البیری در بیت زیر، از عشقِ مخاطب خود به دنیا - که به سان عروسی فریبکار و نیرنگ‌باز است - اظهار شگفتی می‌کند. دنیایی که عاقلان از آن روی برتافته و آن را طلاق داده‌اند:

أَرَاكَ تُحِبُّ عِرْسًا ذَاتَ غِدْرٍ أُبَتَّ طَلَاقِهَا الْأَكْيَاسُ بَتًّا

(البیری، ۱۹۹۱: ۲۴)

ترجمه: «تو را می‌بینم که به عروسی فریبکار عشق می‌ورزی که عاقلان به‌طور کلی او را طلاق داده‌اند».

ناصر خسرو نیز دنیا را همچون عروسی جلوه‌گر و دلستان می‌داند که به‌ظاهر زیبا و فریبنده است؛ اما در نهان زشت و ستمکار است و گزندها و آسیب‌ها بی‌شمار دارد:

کسی عروسی در جهان هرگز ندید گیسویش پرنور و رویش پر ظلم

(ناصر خسرو، ۱۳۶۸: ۳۶۳)

گاهی عروس وار پیشت آید با گوشواره و یاره و افسر

(همان: ۴۶)

زیبایی تشبیه در مضمون بالا در این است که دنیا همچون عروسی زیبا و دل‌فریب، سعی در فریب انسان‌ها و دل‌بسته کردن آن‌ها به لذت‌ها و هوس‌های زودگذر در دنیا را دارد. بلاغت‌آفرینی ناصر خسرو در ترسیم چهره فریبکار دنیا، زیباتر از تصویرگری البیری است. ناصر خسرو در کنار تشبیه دنیا به عروس، لوازم زیبایی یک عروس زیبا همچون گیسو، گوشواره و ... را به کار گرفته و به تقویت استعاره خود کمک کرده است.

۴-۲. دنیا زیرکان را نفریبید

از دیدگاه دو شاعر مورد تأمل ما در این پژوهش، این دنیای جلوه‌گر، نمی‌تواند خردمندان را بفریبد؛ چنانکه البیری به این موضوع اشاره می‌کند و می‌گوید:

نَادَتْ بِيَ الدُّنْيَا فَقُلْتُ لَهَا: أَفْصِرِي مَا عُدَّ فِي الْأَكْيَاسِ مَنْ لَبَّأَكِ

(البیری، ۱۹۹۱: ۴۰)

ترجمه: «دنیا مرا به‌سوی خود فراخواند؛ پس به او گفتم: کوتاه بیا؛ زیرا در میان خردمندان، کسی دعوتت را لیبیک نگفته است.»

ناصر خسرو نیز، مانند البیری، معتقد است که خردمندان با دنیا سر ستیز دارند و از آن چشم می‌پوشند:

صحبت دنیا به‌سوی عاقل و هوشیار صحبت دیوار پُر ز نقش و نگار است

(ناصر خسرو، ۱۳۶۸: ۴۸)

او دنیا و لذت‌هایش را شیرین و خوش می‌داند؛ اما برای شخص عاقل، همچون زهری است که انسان را تباه می‌سازد:

خوش است جهان از ره چشیدن چون شکر و شیر و مغز بادام

لیکن سوی مرد خرد خوشی‌های زهرست همه چون فروشد از کام

(همان: ۶۸)

۵-۲. طلاق دادن دنیا

طلاق دادن دنیا، تصویری مشترک در شعر البیری و ناصر خسرو است؛ چنانکه البیری معتقد است که خردمندان با طلاق دادن دنیا، خود را از آتش دوزخ رهانیده‌اند:

إِنَّ الْأَلْبَاءَ هُمْ قِلَّةٌ فَرُّوا إِلَى اللَّهِ مِنَ النَّارِ

وَطَلَّقُوا الدُّنْيَا بَتَاتًا وَلَمْ يَلُؤُوا عَلَيْهَا حَذَرَ النَّارِ

(البیری، ۱۹۹۱: ۱۰۳)

ترجمه: «خردمندان که اندک هم هستند، از آتش دوزخ به‌سوی خداوند فرار کرده‌اند و دنیا را به‌کلی طلاق داده و به خاطر دوری از آتش، از دنیا روی‌گردان شده‌اند».

ناصر خسرو نیز بر همین موضوع تکیه و تأکید دارد و چنین می‌گوید:

این جهان پیرزنی سخت فریبده است نشود مرد خردمند خریدارش

پیش از آن کز تو ببرد، تو طلاقش ده مگر آزاد شود گردنش از عارش

(ناصر خسرو، ۱۳۶۸: ۲۱۱)

یا

گر طلاق‌ی بدهی این زن رعنا را دان که چون مردان کاری بکنی کاری

(همان: ۴۱۷)

چنین مضمونی چه‌بسا متأثر از کلام امام علی (ع) در نهج‌البلاغه باشد که می‌فرماید: «یا دُنْیَا یا دُنْیَا، اِلَیْکِ عَنّی اَبی تَعَرَّضتِ؟ اَمْ اِلَیَّ تَشَوَّقتِ؟ لِاحَانَ حِیْنُکِ، هِیْهَات! عُرّی غَیْری، لَآ حَاجَۃَ لَی فِیْکِ، قَدْ طَلَّقْتُکِ ثَلَاثًا لَآ رَجْعَۃَ فِیْهَا! (ق/۷۷): ای دنیا، ای دنیا! از من دور شو، آیا برای من خودنمایی می‌کنی؟ یا شیفته من شده‌ای؟ تا روزی در دل من جای‌گیری، هرگز مبادا! غیر مرا بفریب، که مرا در تو هیچ نیازی نیست، تو را سه‌طلاقه کرده‌ام که هیچ بازگشتی در آن نیست».

۲-۶. انسان‌ها رفتنی‌اند؛ و دنیا ماندنی

البیری و ناصر خسرو در بیان ناپایداری انسان، معتقد هستند که زمانه پس از مرگ انسان‌ها، همچنان خواهد ماند. البیری، کسی را که مشغول عمارت دنیا و ساخت‌وساز در آن است، خطاب قرار می‌دهد و به او گوشزد می‌کند که ساکنان این سرای فانی، دائمی در آن نخواهند بود و باید کاروان انسان‌ها، یکی پس از دیگری آن را ترک کنند:

يَا عَامِرَ الدُّنْيَا لَيْسَ كَدَمًا وَمَا هِيَ بِالَّتِي يَبْقَى بِهَا سَكَّانُ

تَفْنَى وَتَبْقَى الْأَرْضُ بَعْدَكَ مِثْلَمَا يَبْقَى الْمُنَاخُ وَتَرَحَّلُ الرُّكْبَانُ

(البیروی، ۱۹۹۱: ۱۴۰-۱۴۱)

ترجمه: «ای سازنده دنیا تا در آن سکنا گزینی! دنیا جایی برای سکونت انسان‌ها نیست؛ تو فنا خواهی شد و زمین پس از تو باقی خواهد ماند؛ همچون دنیایی که پس از کوچ و مرگ مسافران، همچنان باقی خواهد ماند».

ناصر خسرو نیز، دنیا را مانند چرخ آسیایی به تصویر می‌کشد که همه انسان‌ها را در خود خرد و آسیاب می‌کند و کسی را در پهنای خود باقی نمی‌گذارد:

آسایشت نبینم ای چرخ آسیایی خود سوده می‌نگردی ما را همی بسایی

(ناصر خسرو، ۱۳۶۸: ۳۲۸)

یا در جایی دیگر می‌گوید:

چون نیست بقا اندرو تو را چه گر هست مر او را فنا و یا نیست؟
این گردش هموار چرخ ما را گوید همی «این خانه شما نیست»

(همان: ۱۱۴)

۲-۷. دنیا، مادری ستمکار

هر دو شاعر، دنیا را به مادری ستمکار تشبیه کرده‌اند. البیروی در ابیات زیر، مادری دنیا برای فرزند خویش را بی‌رحمانه و سنگ‌دلانه می‌داند:

لَا كُنْتِ مِنْ أُمَّ لَنَا أَكَّالَةً بَعْدَ الْوِلَادَةِ، مَا أَقَلَّ حَيَاكِ!
وَلَقَدْ عَهَدْنَا الْأُمَّ تَلَطَّفُ بِابْنِهَا عَطْفًا عَلَيْهِ وَأَنْتِ مَا أَقْسَاكِ

(البیروی، ۱۹۹۱: ۴۱)

ترجمه: «تو مادری هستی که پس از ولادت فرزندانش، آنان را فنا می‌کند؛ چقدر بی‌حیایی! ما این‌طور از مادر انتظار داشتیم که به فرزندش مهربانی می‌کند؛ ولی تو چه مادری سنگ‌دل و بی‌رحمی هستی!»

در بیت زیر نیز شاعر، با تشبیه دنیا به مادر، نافرمانی از این مادر را واجب می‌داند:

فَرَضٌ عَلَيْنَا بِرُّنَا أُمَّاتِنَا وَ عَقُوقُهُنَّ مُحَرَّمٌ إِلَّاكَ

(همان: ۴۲)

ترجمه: «جز تو ای دنیا، نیکی به مادران بر ما واجب است و نافرمانی آنان حرام».

چنین مضمونی را می‌توان در شعر ناصر خسرو نیز یافت:

جز تو که شنیدست هرگز مادری کو به فرزندان نخواهد جز گزند

(ناصر خسرو، ۱۳۶۸: ۴۳۴)

ناصر خسرو در بیت زیر، دنیا را به گربه‌ای مانند می‌کند که بچه‌های خود را می‌خورد:

گیتیت گربه ایست که بچه خورد من گرد او ز بهر چه دوران کنم

(همان: ۳۷۲)

گویا استفاده از تعبیر «مادر» برای دنیا، در کلام «ارسطو» نیز آمده است: «الذَّئِبَةُ تَطْعِمُ أَوْلَادَهَا وَتَأْكُلُ مَوْلُودَاتِهَا» (رک: محقق: ۱۳۷۴: ۴۷). شاید بتوان گفت که «این همانندی مضامین می‌تواند ناشی از تأثیر ترجمه آثار یونانی میان ایرانیان و مسلمانان باشد» (میرفادری و غلامی، ۱۳۸۸: ۲۲۲).

۸-۲. دنیا سراب است

هر دو شاعر، دنیا را به سرابی فریبنده مانند کرده‌اند؛ سرابی که دیدنش از دور موجب دل‌خوشی و امید است، اما هنگامی که به آن نزدیک می‌شوی حقیقتش آشکار می‌شود و چیزی جز دروغ و فریب نیست. البیری در این باره می‌گوید:

أَنْتَ السَّرَابُ وَأَنْتَ دَاءٌ كَامِنٌ بَيْنَ الضُّلُوعِ فَمَا أَعَزَّ دَوَاكِ!

(البیری، ۱۹۹۱: ۴۲)

ترجمه: «تو سراب هستی و دردی پنهان در میان پهلوها! چقدر بیماری تو سخت است!»

ناصر خسرو نیز در همین مضمون می گوید:

به چه ماند جهان مگر به سراب سپس او تو چون دوی به شتاب؟

(ناصر خسرو، ۱۳۶۸: ۸۸)

۹-۲. دنیا زندان است

در نگاه البیری و ناصر خسرو، دنیا همچون زندان است:

سُجِنْتَ بِهَا وَأَنْتَ لَهَا مُحِبٌّ كَيْفَ تُحِبُّ مَا فِيهِ سُجِنْتَ

(البیری، ۱۹۹۱: ۲۹)

ترجمه: «تو درحالی که دنیا را دوست می داری، در آن زندانی هستی! چگونه دوست می داری آنچه را که در آن زندانی هستی؟!»

ناصر خسرو نیز در همین مضمون، دنیا را زندان آدمی می داند:

ترا تن تو چو بندست و این جهان زندان مفر خویش میندار بند و زندان را

(ناصر خسرو، ۱۳۶۸: ۲۱۸)

۱۰-۲. زودگذر بودن خوشی های دنیا

غم و شادی دنیا، ماندگار و همیشگی نیست و همین امر موجب می شود تا انسان دلبسته این جهان فانی نشود. البیری، این سرای پیر را بی ارزش می داند و معتقد است که دنیا، گاهی آدمی را شاد و گاهی اندوهگین می کند:

فَلَا يَسْتُ هَذِهِ الدُّنْيَا بِشَيْءٍ تَسُوؤُكَ حَقِيبَةً وَتَسُرُّ وَقْتًا

(البیری، ۱۹۹۱: ۲۹)

ترجمه: «این دنیا چیزی نیست (بی ارزش است)؛ زمانی تو را ناراحت می کند و زمانی نیز شاد می شوی (غم و شادی در آن زودگذر است)».

ناصر خسرو نیز همین مضمون را به شیوه ای دیگر بیان می کند:

این همه بستاند به جمله هر چه داد چنان که باز ستد هر چه داده بود آن را
از آن که در دهنش این زمان نهد پستان دگر زمان بستاند به قهر پستان را
(ناصر خسرو، ۱۳۶۸: ۱۱۷)

۱۱-۲. دنیا، دامگه مردمان

هر دو سراینده، دنیا را دامگاهی می‌دانند که مردم را در دام خود می‌اندازد:

تالله ما فی الأرض موضع راحةٍ إلاً وقد نُصِبتْ عليه شِباكِی
طرُ كيفَ شئتَ فأنتَ فیها واقعٍ عانِ بِها لآ یرتجى لِفِکاکِ

(البیری، ۱۹۹۱: ۴۱)

ترجمه: «به خدا قسم! در زمین، جای راحتی نخواهد بود، مگر اینکه دام‌های خود را در آنجا پهن کرده‌ام؛ هر طور می‌خواهی پرواز کن؛ زیرا به ناگزیر در آن دام گرفتار و دربند خواهی شد و امیدی به رهایی تو از آن نخواهد بود».

در شعر ناصر خسرو نیز صفت دامگه بودن برای دنیا آمده است:

اهل تمیز و عقل از این دام‌گاه صعب غافل نه‌اند اگرچه بدین دامگه درند

(ناصر خسرو، ۱۳۶۸: ۱۷۲)

ناصر خسرو جهان را نه دام گذارنده؛ بلکه عین دام می‌داند. جهان، دامی است که کسی از آن خبری ندارد و دانه‌های دام آن، شراب و جام باده است:

دام است جهان تو، ای پسر دام زین دام ندارد خبر دد و دام

در دام به دانه مباش مشغول دانه تو چه چیز است جز می و جام؟

(همان: ۶۸)

۱۲-۲. گریختن از دنیا

البیری و ناصر خسرو، گریز از دنیا را پیشنهاد می‌دهند:

فأبْصُرْ فی مُحَيَّا أمَّ دَفْرِ وأهْجُرْها وأدْفَعْها بِرَاحِی

(البیری، ۱۹۹۱: ۴۹)

ترجمه: «بر چهره دنیا، تف خواهیم کرد و آن را ترک می‌کنم و با دستانم کنار خواهیم

زد».

در شعر ناصر خسرو نیز آمده است:

چو از عادات او، تفکّر کنی همه غدر و مکر و فریب و دها است
پس آن به، که بگریزی از غدر او کزو خیر، هرگز نخواهدت خاست
(ناصر خسرو، ۱۳۶۸: ۳۷)

۱۳-۲. دنیا، قافله‌گاه و جای کوچیدن است

دنیا در نگاه دو شاعر، کاروان‌سرای است که باید از آن کوچ کرد. دیرزمانی است که ساربان، بانگ رحیل را به صدا درآورده است و باید انسان خود را آماده سفر کند:

وَقَدْ زَمَّ رَحْلِي وَاسْتَقَلَّتْ رِكَائِي وَقَدْ آذَنْتَنِي بِالرَّحِيلِ خُدَاتِي
(البیروی، ۱۹۹۱: ۶۰)

ترجمه: «توشه‌دان خود را بسته و خود را آماده ساخته‌ام؛ زیرا ساربان، آهنگ کوچ را به صدا درآورده است».

البیروی در بیتی دیگر چنین می‌گوید:

بَصُرْتُ بِشَيْبَةٍ وَخَطَّتْ نَصِيلِي فَقُلْتُ لَهُ تَأْهَبُ لِلرَّحِيلِ
(همان: ۱۰۵)

ترجمه: «پیری خود را دیدم و به آن گفتم: آماده کوچیدن باش».
ناصر خسرو نیز در همین مضمون، دنیا را قافله‌گاهی بیش نمی‌داند که باید آن را ترک کرد:

پست منشین که تو را روزی از این قافله‌گاه گرچه دیرست همان آخر بر باید خاست
(ناصر خسرو، ۱۳۶۸: ۲۰)

۱۴-۲. عبرت از پادشاهان گذشته

عبرت از مرگ گذشتگان و به‌ویژه پادشاهان و نامداران دنیا - که با آن همه شکوه و جلال خویش، در دل خاک سرد و خاموش خفته‌اند - از همانندی‌های اندیشه‌ی البیروی و

ناصر خسرو است. شاعر اندلس در ابیات زیر، همه تاج و تخت و خدم و حشم پادشاهان گذشته را نیست و نابود می‌کند و آن‌ها را در تیررس تندباد مرگ، ناگزیر و درمانده توصیف می‌کند؛ تأمل و تفکر در سرانجام آن‌ها باید نگاه آدمی را به دنیا تغییر دهد و از آن درس بگیرد:

أَيْنَ الْمُلُوكِ وَأَيْنَ مَا جَمَعُوا وَمَا ذَخَرُوهُ مِنْ ذَهَبِ الْمَتَاعِ الدَّاهِبِ
 وَمِنْ السَّوَابِغِ وَالصَّوَارِمِ وَالْقَنَا وَمِنْ الصَّوَاهِلِ بَدَنِ وَشَوَازِبِ
 قَصَفَتْهُمْ رِيحُ الرَّدَى وَرَمَتْهُمْ كَفَّ الْمُنُونِ بِكُلِّ سَهْمٍ صَائِبِ

(البیری، ۱۹۹۱: ۱۳۳-۱۳۴)

ترجمه: «کجایند پادشاهان و آنچه را از کالاها و طلاهای رفتنی که جمع کردند؟! و از اسبها و نیزه‌ها و شمشیرها که گردآورده بودند؟! همه آن‌ها را تندباد مرگ در نوردید و دست حوادث روزگار، با تیرهای مستقیم خود، آنان را مورد اصابت قرارداد». البیری در ابیات دیگر می‌گوید:

أَيْنَ الْجَبَابِرَةِ الْأَلَى وَرِيَاشُهُمْ قَدْ بَاشَرُوا بَعْدَ الْحَرِيرِ ثَرَاكِ!
 وَلَطَّالَمَا رُدُّوا بِأَرْدِيَةِ الْبَهَا فَتَعَوَّضُوا مِنْهَا رِذَاءَ رِذَاكِ

(همان: ۴۲)

ترجمه: «کجایند جباران و سازوبرگ آن‌ها؟! آنان که پس از ابریشم، داخل خاک شدند. چه بسیار که بهترین لباس‌ها را بر تن می‌کردند و به جای آن، لباس مرگ را پوشیدند».

ناصر خسرو نیز از شاهان گذشته یاد می‌کند که اینک همگی زیر خاک خفته‌اند:

کوت فریدون و کجا کیقباد؟ کوت خجسته علم کاویان؟
 سام نریمان کو و رستم کجاست پیشرو لشکر مازندران؟
 بابک ساسان کو و کواردشیر؟ کوست؟ نه بهرام و نه نوشیروان!
 این همه با خیل و حشم رفته‌اند نه رمه ماندست کنون نه شبان

(ناصر خسرو، ۱۳۶۸: ۱۴)

نکته قابل تأمل در این مضمون پردازشی مشترک، استفاده از قالب پرسشی است که هدف از آن، تثبیت موضوع در ذهن و مبالغه در معناست.

۱۵-۲. مرگ، آسیاب است

«یادکرد دائمی مرگ، مهم‌ترین موضوع ادبیات زاهدانه است» (مشرف، ۱۳۸۹: ۲۳۴). از تصویرهایی مشترک دیگر در شعر البیری و ناصر خسرو، تشبیه دنیا و مرگ به آسیاب است که زندگان را پس از چندی در خود نیست و نابود می‌کند؛ چنان‌که البیری می‌گوید:

وَرَحَى الْمَوْتِ تَسْتَدِيرُ عَلَيْنَا أبدأ تَطْحَنُ الْجَمِيعَ وَتَهْشِمُ

(البیری، ۱۹۹۱: ۵۷)

ترجمه: «سنگ آسیاب مرگ، بر ما نیز خواهد گذشت و همه را خردوخمیر خواهد ساخت».

ناصر خسرو نیز در همین موضوع می‌گوید:

این جای فنا همچو آسیابی است آن دیگر بی‌شک چو آسیا نیست

(ناصر خسرو، ۱۳۶۸: ۱۱۵)

۱۶-۲. عمر در پی شصت سال

رسیدن به شصت‌سالگی، هشدار برای انسان است که به‌زودی، دنیا را ترک خواهد کرد و مسافر سرای آخرت است. این مقوله در اشعار هر دو سراینده بازتاب یافته است:

أفِي السِّتِّينِ أَهْجَعُ فِي مَقِيلِي وَحَادِي الْمَوْتِ يُوقِظُ لِلرَّوَّاحِ

(البیری، ۱۹۹۱: ۴۹)

ترجمه: «آیا در شصت‌سالگی، در خوابگاه خود بیمارام؟! حال آنکه نداده‌اند مرگ، هشدار مرگ را داده است».

ناصر خسرو نیز در همین موضوع می‌گوید:

دیر بماندم در این سرای کهن من تا کهنم کرد صحبت دی و بهمن

خسته از آنم که شست سال فزون است تا به شبانروزها همی بروم من
(ناصر خسرو، ۱۳۶۸: ۳۷۶)

۱۷-۲. عبرت از مرگ دوستان و رفیقان در دنیا

عبرت از مرگ دوستان و احباب در حیات دنیوی، از مضمون‌های مشترک در اشعار ناصر خسرو و البیری است. مرگ نزدیکان باید هشدار برای انسان باشد که او نیز روزی بار سفر بر خواهد بست و سرای دنیا را به درود خواهد گفت؛ اما افسوس که این زنگ خطر، آدمی را بیدار نمی‌سازد و همچنان سوار بر مرکب گمراهی و جهالت خویش است:

فَقَدَ اللَّذَاتِ وَزَادَ غَيًّا بَعْدَهُمْ هَلَّا تَيَقُّظًا بَعْدَهُمْ وَتَنَبَّهًا؟
يَا وَيْحَهُ مَا بَالُهُ لَا يَنْتَهِي عَنْ غَيِّهِ وَالْعُمْرُ مِنْهُ قَدْ أَنْتَهَى!

(البیری، ۱۹۹۱: ۵۴)

ترجمه: «هم‌سالان و دوستان مُردند و او پس از آنان، بر گمراهی‌اش اضافه شد؛ چرا پس از آن‌ها بیدار و هوشیار نمی‌شود؟! وای بر او! چرا از گمراهی خود دست نمی‌کشد، حال آنکه عمرش در حال تمام شدن است؟»
در شعر ناصر خسرو نیز همین مضمون آورده شده است و وی از مخاطب خود می‌خواهد که از مرگ جوانان و رفیقان خود عبرت بگیرد:

جمله رفیقانت رفته‌اند و تونادان پست نشسته‌ستی و کنار بر ارزن
گوئی یهمان زمن مهست و نمرده است آب همی کوبی ای رفیق به هاون
تا تو بدین برزنی نگاه کن، ای پیر چند جوانان برون شدند ز برزن
(ناصر خسرو، ۱۳۶۸: ۳۷۷)

و بازمی‌گوید:

چند نشینی تو؟ که رفتند پاک همره و یاران‌ت، هلا برنشین
چند کنی صحبت دنیا طلب؟ صحبت یاری به ازین کن‌گزین
(همان، ۳۹۳)

۱۸-۲. زمانه و دنیا در گردش است

دنیا به یک صورت باقی نمی‌ماند و در خود، شادی‌ها و غم‌هایی دارد. این گردشِ زمانه، در اشعار البیری و ناصر خسرو بازتاب یافته است. از جمله البیری در بیت زیر، دگرگونی‌های زمانه را متنوع دانسته و می‌گوید:

فَلَا تَثِقْ بِالْغِنَى فَاَفْتُهُ اَلْ
فَقْرُ، وَصَرَفُ الزَّمَانِ ذُو دَوْلِ

(البیری، ۱۹۹۱: ۱۳۸)

ترجمه: «به ثروت اطمینان نکن؛ زیرا آفت آن فقر است و (بدان که) گردش روزگار متنوع و گوناگون است».

در نگاه شاعر اندلس، تغییر در اوضاع و احوال امری طبیعی است و فقر و غنا آدمی هیچ‌گاه به یک حالت پایدار نمی‌ماند:

فَهُمْ وَأَنْتَ وَقَفَرْنَا وَعِنَاهُمْ
لَا يَسْتَقِرُّ وَلَا يَدُومُ بِحَالِ

(همان: ۴۶)

ترجمه: «آنان و تو؛ و نیز فقر ما و بی‌نیازی آنان، همواره ثابت نمی‌ماند و ماندگار نخواهد بود».

ناصر خسرو نیز گردش و تغییر در هستی و دنیا را مسلّم می‌داند و بر این باور است که خوشی و شادی در دنیا همیشگی نیست:

از گردش گیتی گله روا نیست هرچند که نیکیش را بقا نیست

(ناصر خسرو، ۱۳۶۸: ۱۱۴)

۱۹-۲. توجه به باقی (آخرت) و نداشتن دل‌بستگی به فانی (دنیا)

در موضوع دنیا، توجه و اهتمام به جهان واپسین، از رویکردهای زاهدانه در اشعار البیری و ناصر خسرو است؛ زیرا خوشی و ناخوشی دنیا دوامی ندارد؛ چنانچه البیری می‌گوید:

وَلَا تَحْزَنْ عَلَيَّ مَا فَاتَ مِنْهَا
فَلَيْسَ بِنَافِعٍ مَا نِلْتَ فِيهَا
إِذَا مَا أَنْتَ فِي أُخْرَاكَ فُزْتَا
مِنْ الْفَانِي، إِذَا الْبَاقِي حُرِمْتَا

(البیری، ۱۹۹۱: ۳۰)

ترجمه: «بر آنچه از دنیا از دست داده‌ای، اندوهگین مباش؛ هرگاه تو در آخرت، کامیاب شوی؛ اگر در قیامت محروم شوی، آنچه در دنیای فانی به آن می‌رسی، برایت فایده‌ای نخواهد داشت».

ناصر خسرو بر همین نکته تأکید می‌کند می‌گوید، باوجود نعمت‌های عالم باقی، مواهب دنیوی سزاوارِ توجه نیست:

نعمت عالم باقی چو مرا دادی چه بر اندیشم از این بی‌مزه‌ی فانی؟
(ناصر خسرو، ۱۳۶۸: ۵۶)

دل و جان ناصر خسرو همچون البیری، روی به سرای دیگر دارد و تمام سعی وی بر آن است تا محدودهٔ عمر خویش را در آبادسازی آخرت صرف کند تا سود واقعی به دست آورد و زندگانی ابدی را رنگ و رونقی بیشتر دهد:

وام جهانست تو را عمر تو وام جهان بر تو نماند دوام
گر نکنی هیچ بر این وام سود چون تو نباشد به جهان هیچ خام
(همان: ۳۴)

۲-۲۰. قناعت در دنیا

در این دنیا، قناعت بهترین وسیلهٔ آرامش خاطر انسان است. هر دو سراینده، قناعت را ستوده‌اند و آن را بی‌نیازی می‌دانند؛ البیری معتقد است که قناعت، ثروت حقیقی فرد است:

كَفَى بِنَيْلِ الْكَفَافِ مِنْهُ غِنًى عَنْهُ فَكُنْ فِيهِ غَيْرَ مُحْتَفِلٍ!
(البیری، ۱۹۹۱: ۱۳۸)

ترجمه: «بی‌نیازی تنها در قناعت برای انسان بسنده است؛ پس به قناعت توجه داشته باش».

در نگاه شاعر هرگونه افزایش مال و دارایی، قطعاً در روز واپسین، حساب و کتاب خواهد داشت و باید آدمی در برابر آن پاسخگو باشد؛ پس چه بهتر که انسان در حیات دنیوی تنها به حداقل زندگی کفایت کند و افزون بر آن را برای دنیاپرستان رها کند:

فَخُذِ الْكَفَافَ وَلَا تَكُنْ ذَا فَضْلَةٍ فَالْفَضْلُ تُسْأَلُ عَنْهُ أَيُّ سَوْأَلٍ
وَدَعِ الْمَطَّارِفَ وَالْمَطْيَّ لِأَهْلِهَا وَاقْنَعْ بِأَطْمَارٍ وَلُبْسِ نَعَالٍ

(همان: ۴۶)

ترجمه: «کفاف زندگی خود بگیر و به دنبال فرونی مباش؛ زیرا هرگونه فرونی در زندگی، از آن قطعاً (در قیامت) سؤال خواهد شد. لذت‌ها و مرکب‌ها را برای اهلیت بگذار و خود به جامه‌های کهنه و پوشیدن کفشی پوسیده قانع باش.»

ناصر خسرو نیز قناعت را بر زیاده‌خواهی ترجیح می‌دهد و به قناعت سفارش می‌کند؛ به گونه‌ای که قناعت را بهترین مال و سرمایه آدمی می‌داند:

نه مالی دیدم افزون از قناعت نه از پرهیز برتر احتیالی

(ناصر خسرو، ۱۳۶۸: ۴۸۸)

۳. نتیجه‌گیری

ادبیات تطبیقی، دانشی برخاسته از روح قومی یا ملی و به تعبیر دیگر، دانش مشترک و موافق اذهان و حاصل پیوند مشترک آن‌هاست. اشعار البیری و ناصر خسرو و به‌ویژه زهدیات آن دو، آیینۀ تمام‌نمای این هنر شعری در دورۀ ملوک‌الطوئاف اندلس و دورۀ ناصر خسرو در ایران است. در این مقاله، ضمن بررسی تطبیقی از سروده‌های این دو شاعر زهدسرای قرن پنجم هجری، شبهات‌ها و تصاویر شگرفی در موضوع دنیاگریزی مشاهده شد که بیانگر تداخل میان‌متنی و توارد فکری در شعر آن دو شده است. هر دو شاعر دارای نگاه مشترکی به دنیا و مسائل مربوط به آن هستند؛ دو سراینده، دنیا را فریبنده و عروسی مکار می‌دانند که انسان خردمند، همواره از آن دوری می‌گزیند. دنیا سرابی است که روزی نابود خواهد شد و آدمی باید از تکیه بر لذت‌ها آن برحذر باشد و نگاه خود را به آخرت و نعمت‌های همیشگی آن معطوف کند. مرگ در نگاه البیری و ناصر خسرو، چون آسیابی است که همه را در خود خواهد کشید و کسی نمی‌تواند از آن بگریزد. عبرت گرفتن از گذشتگان و رفتگان، از دیگر درون‌مایه‌های مشترک دو سراینده در بحث دنیاگریزی است که در آن به مخاطبان توصیه شده است

تا با دل بستگی نداشتن به دنیای فانی، دنیا را جای قرار همیشگی خود ندادند و خود را آماده کوچ از سرای دنیا به منزلگاه ابدی کنند.

کتاب‌شناسی

کتاب‌ها

۱. الإلبیری الأندلسی، أبوإسحاق (۱۹۹۱)، *دیوان، حقیقه و شرحه واستدرک فائته*: محمد رضوان الدایه، ط ۱، دمشق: دارالفکر.
۲. برونیل، بیبر و دیگران (۱۹۹۶)، *ما الأدب المقارن؟*، ترجمه: غسان السید، دمشق: دار علاءالدین.
۳. بهجت، منجد مصطفی (۱۹۸۶)، *الاتجاه الإسلامی فی الشعر الأندلسی*، ط ۱، بیروت: مؤسسه الرساله.
۴. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۸)، *با کاروان حله*، تهران: انتشارات علمی.
۵. (بی تا)، *ارزش میراث صوفیه*، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۶. شیخ، سعید، (۱۳۶۹ ش)، *مطالعات تطبیقی در فلسفه اسلامی*، ترجمه مصطفی محقق داماد، تهران: انتشارات خوارزمی.
۸. صفا، ذبیح‌الله (۱۳۸۱ ش)، *تاریخ ادبیات در ایران*، تهران: فردوس.
۹. الضبی، أحمد بن یحیی (۱۹۶۷ م)، *بغیه الملمتمس فی تاریخ رجال الأندلس*، دمشق: دارالکتاب العربی.
۱۰. عباس، إحسان، (۱۹۹۷ م)، *تاریخ الأدب الأندلس: عصر الطوائف والمرابطين*، ط ۱، عمان-الأردن: دارالشروق للنشر والتوزیع.
۱۱. گوپارد، فرانسوا (۱۹۵۶ م)، *الأدب المقارن*، ترجمه: محمد غلاب، قاهره: لجنه البیان العربی.
۱۲. لاهوری، محمد اقبال (۱۳۵۷ ش)، *سیر فلسفه در ایران*، ترجمه آ.ج. آریان پور، تهران: انتشارات امیر کبیر.
۱۳. محقق، مهدی (۱۳۷۴ ش)، *تحلیل اشعار ناصر خسرو*، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۱۴. ناصر خسرو، ابومعین (۱۳۶۸)، *دیوان*، تصحیح: مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

۱۵. ندا، طه، (۱۳۸۳ ش)، *ادبیات تطبیقی*، ترجمه: هادی منظم نظری، تهران: نشرنی.
۱۶. نصر، سیدحسین (۱۳۵۹ ش)، *نظر متفکران اسلامی درباره طبیعت*، تهران: انتشارات خوارزمی.

مقاله‌ها

۱. امیراحمدی، ابوالقاسم؛ روزبهانی، سعید، (زمستان ۱۳۹۳ ش)، «آموزه‌های زهدی و اخلاقی در شعر قرن چهارم با تکیه بر اشعار کسایی»، پژوهش‌نامه ادبیات تعلیمی، سال ششم، ش ۲۴، صص ۱۴۹-۱۷۲.
۲. اسلامی ندوشن، محمد (۱۳۵۵ ش)، «پیوند فکر و شعر در نزد ناصر خسرو (یادنامه ناصر خسرو)»، مشهد، صص ۳۱-۵۲.
۳. بالو، فرزاد؛ خبازی کناری مهدی، (بهار ۱۳۹۴ ش)، «ماهیت چندساحتی زبان در اندیشه ناصر خسرو و سوسور»، ادب‌پژوهی، دانشگاه گیلان، شماره ۳۱، صص: ۱۵۹-۱۷۳.
۴. رضوی پور، سیدفضل‌الله؛ نعمتی احمدآباد، لیلا، (بهار و تابستان ۱۳۹۲ ش)؛ «بررسی ادبیات تطبیقی و مطالعات میان‌رشته‌ای»، نشریه ادبیات تطبیقی، دانشگاه شهید باهنر کرمان، سال چهارم، شماره ۸، صص ۱۱۹-۱۳۵.
۵. سیدی، سیدحسین، (پاییز ۱۳۹۰ ش)، «درآمدی توصیفی-تحلیلی بر چیستی و ماهیت ادبیات تطبیقی»، فصل‌نامه نقد و ادبیات تطبیقی، دانشگاه رازی کرمانشاه، سال اول، شماره ۳، صص ۱-۲۱.
۶. مسبوق، سیدمهدی و دیگران، (پاییز و زمستان ۱۳۹۲ ش)، «سیری در مضامین و معانی زهد در اشعار سنایی غزنوی و ابواسحاق البیری»، پژوهش‌های ادبیات تطبیقی، دانشگاه تربیت مدرس، دوره ۱، شماره ۲ (پیاپی ۲)، صص ۹۳-۱۱۴.
۷. مقدادی، بهرام، (پاییز و زمستان ۱۳۸۸ ش)، «ادبیات تطبیقی و نقش آن در گفتگوی تمدن‌ها»، پژوهش زبان‌های خارجی، شماره ۱۳، صص ۱۲۹-۱۴۴.

۸. میرقادری، سید فضل الله؛ غلامی، منصوره، (پاییز ۱۳۸۸ ش)، «بررسی تطبیقی
سیمای دنیا در شعر ناصر خسرو و ابوالعلاء»، نشریه ادبیات تطبیقی - دانشگاه شهید
باهنر کرمان، سال اول، ش ۱، صص ۲۰۷-۲۳۶.